


استاد انجوی و فرهنگ مردم



آب دریا را اگر نتوان کشید
هم به قدر تشنگی باید چشید

فکر و اندیشه گردآوری فرهنگ مردم ایران را نخستین بار زنده یاد صادق هدایت پیشنهاد کرد و در این زمینه طرحی ارائه داد و کتاب «نیرنگستان» را در باب برخی از آداب و رسوم فرهنگ مردم در سال ۱۳۱۲ منتشر ساخت. شادروان استاد انجوی شیرازی که از دوستان و همدلان صادق هدایت بود پس از او دست‌اندرکار این اندیشه بلند و کار عظیم شد و به کاوش و گردآوری فرهنگ مردم ایران همت گمارد. اما همانگونه که خود گوید: «کار فرهنگ مردم در کشور ما چندان وسعت و عظمت داشت که این کارهای تفننی و فردی و گهگاهی نمی‌توانست جواب آنرا بدهد.» سرانجام در فروردین سال ۱۳۴۰ استاد انجوی به وسیله پیامی که از رادیو برای مردم شریف ایران فرستاد از آنان درخواست کرد تا او را یاری دهند و فرهنگ نیاکان خویش را گردآوری کنند. مردم با فرهنگ ایران هم به ندای این اندیشه‌مند بزرگ گوش فرادادند و کار عظیمی را آغاز کردند به طوری که تحسین همگان را برانگیخت. حاصل این تلاش گنجینه‌ای بی‌همتا بالغ بر صدها هزار سند معتبر از فرهنگ مردم ایران است که هم‌اکنون موجود و سبب پیوند فرهنگ نسلهای گذشته و آینده مردم ایران است.

استاد انجوی یک‌تنه این کار بزرگ را آغاز کرد تا اینکه پس از مدتی یکی از دوستان او

شادروان نصرالله یگانه بدو پیوست و در جواب نامه‌ها و مطالبی که چون سیلی خروشان از سوی مردم شهرها و روستاها به مرکز فرهنگ مردم می‌رسید استاد را یاری داد که یادش گرمی باد. آقایان محمود ظریفیان و حسن پناهیان هم که در آن ایام دانش‌آموز بودند ساعاتی از اوقات فراغت خویش را صرف طبقه‌بندی و بایگانی مطالب می‌کردند که بعدها هم به طور رسمی با مرکز فرهنگ مردم همکاری را ادامه دادند. سال ۱۳۴۸ نویسنده این سطور به آن جمع معدود پیوست و در سال ۱۳۵۱ آقایان علی‌اکبر عبدالرشیدی، ولی‌الله درودیان و مرحوم علی‌اکبر جباری به طور نیمه‌وقت اعضای دفتر مرکز فرهنگ مردم را یاری دادند.

در بیست‌سالی که در مکتب استاد درس می‌آموختم و کسب فیض می‌کردم هر روز شاهد مردی بودم که از ساعت هشت بامداد تا پاسی از شب یک‌نفس و به‌دور از خستگی می‌خواند و می‌نوشت و مردم را در گردآوری مواد فرهنگ مردم آموزش می‌داد و شگفتا که یاد ندارم روزی را به بهانه کسالت یا خستگی، کار را تعطیل و دست از تلاش بشوید. صداقت کلام او نیز در فرد فرد همکاران سراسر کشور چنان نفوذی داشت که این یاران تا آشنا روز و شب حتی در پرتو نور شمع آداب و رسوم دیار خویش را گرد می‌آوردند و تقدیم حضورش می‌کردند.

در سالهای نخست بغیر از برنامه‌ای که رادیو در اختیار ما قرار داده بود و دو اطاق سرد و بی‌روح هیچ کمک دیگری جز همراهی مردم و همت استاد وجود نداشت. از طرفی هم گروهی از درس‌خواندگان و مجذوبان فرهنگ غرب کار گردآوری فرهنگ مردم را بی‌ارزش و خفیف می‌شمردند و سعی در مأیوس کردن ما داشتند. استاد هم با صبر و شکیبایی ما را به مقاومت دعوت می‌کرد که بهتر است مطلب را از قلم خود او بخوانیم:

«از شما چه پنهان، در نخستین ماهها و سالهای پخش برنامه فرهنگ مردم؛ عده‌ای از طبقات مختلف شنوندگان و به‌خصوص افراد بی‌خبر که ندانسته و نسنجیده مجذوب یا مرعوب زرق و برق ظاهری و تجدد سطحی مغرب‌زمین بودند چون به حقیقت و ماهیت فرهنگ مردم و اهمیت و ارزش آن واقف نبودند می‌پنداشتند که ما می‌خواهیم زمان را به عقب برگردانیم، جامعه را به قهقرا ببریم، خرافات را ترویج کنیم و با علم و صنعت امروزی جهان به دشمنی برخیزیم. این پندار نادرست چنان در ذهن و فکر آنان جایگزین شده بود که بعضی از باسوادها و کتاب‌خوانده‌هاشان نیز اهمیت و ضرورت این خدمت فرهنگی و وظیفه ملی را باور نداشتند و در نامه‌های مکرری که می‌فرستادند ما را مورد ایراد و اعتراض قرار می‌دادند، ما هم دو عوض اینکه از جای به‌در رویم و به اصطلاح تیر و ترقه شویم با صبر و حوصله بسیار و پیام‌های پیاپی از آنان می‌خواستیم تا هر ایرادی دارند با نام و نشانی روشن بنویسند و بفرستند تا به آنان پاسخ دهیم. آنگاه با خونسردی و بردباری جواب نامه‌ها را می‌دادیم و پرهان و حجت می‌آوردیم تا مگر نیت ما را دریابند و هدف ما را بشناسند و به حقیقت امر واقف شوند.



تابستان ۱۳۷۰ - از راست: ابوالحسنی - غلامرضا سمیعی - یزدانبخش قهرمان - مصطفی مقریبی - مهدی پرهام - احسان نراقی - زینجوی شیرازی - مسعود بهنود و ایرج مجلیل.

۲۶۵



منزل چهارراه حسابی - ۱۳۴۷ بایخشی از یادداشتهای فرهنگ مردم.

خوشبختانه چون از هیچ‌سوی غرض و مرضی در کار نبود، آن مذاکرات و مکاتبات به چنان تفاهم دوستانه و برادرانه‌ای انجامید که عاقبت، بسیاری از همان ایرادگیرندگان و معترضان خود از یاران و همکاران صمیمی و گردآوردندگان فعال و جدی مواد دانش عوام شدند و ما را شرمسار محبت‌ها و مساعدتهای خود ساختند.»

روز به روز بر تعداد همکاران و گردآوردندگان فرهنگ مردم افزوده گشت و دیرزمانی نگذشت که شمار آنان به بیش از پنجهزار تن رسید که از دورافتاده‌ترین روستاها تا مرکز را شامل می‌شد. استاد به این عزیزان عشق می‌ورزید و آنان را راویان گمنام فرهنگ ایران می‌نامید. روزی نبود که تنی چند از این راویان و همکاران از دیار خویش؛ از دورافتاده‌ترین مناطق راهی تهران و مرکز فرهنگ مردم نشوند و به دیدار استاد نیایند. بسیار می‌شد که ایشان چون طلبه و جوینده علم ساعتها با شور و شوق پای صحبت این شهرستانیها و روستائیان روشن‌ضمیر و پیرمردان و پیرزنان می‌نشست و به سخنان آنان گوش می‌داد و چیز می‌آموخت. استاد همیشه یار و غمخوار این عزیزان بود و آنان هم همراه با هر مطلبی که می‌فرستادند نامه‌ای برای ایشان می‌نوشتند و از چگونگی حال خویش و مشکلاتشان می‌گفتند. چه بسا نامه‌هایی به دست وی می‌رسید که پر از اندوه بود و حکایت از ناامیدی داشت. آنگاه او با مهری پدرانه جواب می‌نوشت و آن عزیز ناشناس را راهنمایی می‌کرد و تا آنجا که از دستش برمی‌آمد مشکلات او را حل می‌کرد. برای نمونه جوانی از یکی از شهرهای جنوب که از پا فلج بود با شنیدن برنامه فرهنگ مردم نامه‌ای سرتاپا درد و سرشار از ناامیدی نوشت. استاد با خواندن نامه منقلب شدند و بی‌درنگ در جواب او نوشتند: فرزندم خداوند به شما نعمات زیادی داده است که باید به درگاه بی‌نیازش شاکر باشی و از این نعمات در راه او و خلق او بکوشی. برخیز و همت کن و ناامیدی را از خود بران و فرهنگ نیاکانت را ثبت و ضبط کن تا بماند نام نیکت پایدار. اثر این نامه چنان بود که آن جوان به خود آمد و یکی از پرکارترین و شایسته‌ترین همکاران گردید و چند بار به عنوان همکار نمونه برگزیده شد و هزاران ورق ززین درباره فرهنگ مردم شهر خویش نوشت.

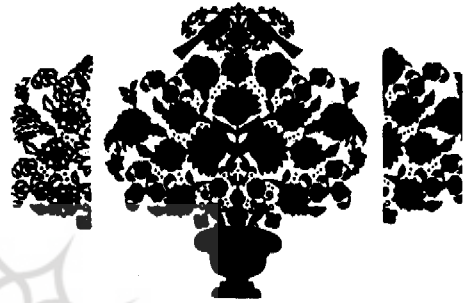
همکاران و راویان چنان عاشقانه فرهنگ مردم ایران را گردآوری کردند که پس از اندک‌زمانی آرشیو عظیمی از مطالب فرهنگ مردم جمع شد و امروزه به عقیده بسیاری از صاحب‌نظران یکی از غنی‌ترین آرشیوهای فرهنگ مردم دنیا است. این مطالب در نظر استاد بسیار ارزشمند بود و در حفظ و نگهداری آنها دقت و وسواس بسیار داشت، چنانچه اگر هنگام مطالعه یکی از این اوراق در جای خود قرار نمی‌گرفت و یا گوشه یکی از آنها تا برمی‌داشت بر ما می‌خروشید و چه بسا هفته‌ای با ما صحبت نمی‌کرد تا دریابیم این اسناد عزیز و گرانبهایند. این شور و شوق مردم و این همکاری بی‌دریغ سبب می‌شد که ما در برابر صداقت و کار آنان خویشتن را بیش از پیش مسؤل بدانیم و شب و روز در اندیشه بهبود و تسریع کار باشیم و جانانه

گذری و نظری ...
در

فرهنگ مردم

سیدعلی عباسی، انجمن پژوهش‌های

بر دردمت نازنینه و فاضله و خلیج عزیز
خودم جناب آقای علی عباسی
سرپرست این مجله معتبرم که با بحث
و بافتن اصلی چاپ این کتاب هستند
تقدیر می‌شود. با مبارکباد زنده
فرست
۱۳۷۲/۱/۱۸



موضوع
الهی صوفی بازاری
بیکان رمانه و رنگ دهلی
مسی فولکلور و سازه آن در جهاد و ایران
ادب شعاری و زبان آموزی کودک
طرح کنی برای گردآوری فرهنگ مردم بنگ آبدی
راهسازی گنجینه فرهنگ مردم، طریحان
گذری و نظری در کردستان و آذربایجان
ارحمن مؤلف

صفحه
چهار
نشد - نشت
۳۰ - ۲۹
۲۱ - ۲۰
۱۹۲ - ۹۷
۱۶۲ - ۱۶۲
۲۷۹ - ۲۸۹
۳۸۰

بکوشیم. استاد اصرار داشتند تمام کارکنان و پژوهشگران حتی المقدور از تمام کارهای رایج در مرکز فرهنگ مردم اطلاع داشته باشند تا اگر به دلیلی، فردی از گروه جدا می‌شد یا خدای ناکرده کسالتی برای یکی از اعضا پیش می‌آمد کار معطل نماند و دیگران جای خالی آن یار غایب را پر کنند.

بعضی اوقات هم برنامه فوق‌العاده‌ای پیش می‌آمد که تمام اعضای دفتر مرکزی فرهنگ مردم بسیج می‌شدند و چون تنی واحد عمل می‌کردند و کار را به انجام می‌رساندند. برای مثال در رمضان سال ۱۳۵۰ مرکز فرهنگ مردم از همکاران و مردم سراسر ایران خواست تا آداب و مراسم ماه مبارک رمضان شهر و دیار خویش را بنویسند و بفرستند. در طول ماه رمضان آن سال هزاران مطلب که هر کدام بیش از دهها صفحه بود از مناطق مختلف ایران به مرکز فرهنگ مردم رسید. همه را باید می‌خواندیم و رسیدن آنها را اطلاع می‌دادیم. در هر مطلبی هم ایراد و نقصی مشاهده می‌شد نامه می‌نوشتیم و پرس‌وجو می‌کردیم و توضیح می‌خواستیم تا رفع نقص شود. یا زمانی که دست‌اندرکار چاپ کتاب می‌شدیم، ابتدا هزاران مطلب را به دقت می‌خواندیم و انتخاب می‌کردیم. آنگاه یکی دو تن مسؤل ویرایش مطالب می‌شدند و یکی هم مسؤل ارتباط مرکز با چاپخانه و نمونه‌خوانی و غلط‌گیری. بخش بزرگی از کار یا بهتر بگویم مسؤلیت تمام مراحل چاپ کتاب بر عهده استاد انجمن بود و برای ما بیشتر در حکم تمرین و مشق بود تا در آینده بتوانیم پژوهشگرانی زنده از آب درآئیم و این راه بی‌انتهای را طی کنیم. وسواس استاد به قدری بود

که راضی نمی‌شد مطلبی ناقص و مبهم رها شود یا واژه‌ای محلی بدون معنی و آوانگاری چاپ شود، حتی اصرار داشتند کتاب بدون غلط چاپی به دست خواننده برسد. بنا بر این اصول از آغاز تا انجام کار بارها و بارها شخصاً مطالب را می‌خواندند و اصلاح می‌کردند. چه‌بسا برای معنی واژه‌ای محلی یا ابهامی که در مطلبی وجود داشت مکاتبات بسیاری با همکاران می‌شد یا از آنها دعوت به عمل می‌آمد تا به تهران و مرکز فرهنگ مردم بیایند و یا پژوهشگران به محل می‌رفتند تا اشکالات برطرف و به صحت و سقم مطالب اطمینان حاصل شود.

اینهمه کارهای فوق‌العاده دلیلی برای رها کردن و نادیده گرفتن وظایف جاری نبود. به روال همیشگی، روزانه دهها مطلب به مرکز می‌رسید که باید همه آنها خوانده و جواب داده می‌شد و طبقه‌بندی و فیش‌برداری می‌گردید. تهیه برنامه فرهنگ مردم هم از انتخاب مطلب تا نوشتن برنامه و ضبط آن جزء کارهای همیشگی بود.

ذکر این مطلب ضروری است که از سال ۱۳۴۰ تا سال ۱۳۵۰ تمام توان و ظرفیت مرکز فرهنگ مردم صرف جمع‌آوری آداب و رسوم مردم از سراسر کشور می‌شد و هرگاه پژوهشگران به استاد پیشنهاد می‌کردند بهتر است چاپ این آثار را آغاز کنیم ایشان پاسخ می‌دادند در حال حاضر مهمترین وظیفه ما گردآوری مطالب است چون این گنجینه تنها در سینۀ سالخوردگان نهفته است و با درگذشت هر یک از این عزیزان بخشی از این گنجینه نیز به دل خاک سپرده می‌شود. بارها از زبان ایشان شنیدم که کارگردآوری فرهنگ مردم از نان شب واجب‌تر است زیرا تغییر بافت جامعه و گسترش وسایل ارتباطی زهر مهلکی برای فرهنگ مردم است.

۲۶۸

سرانجام کار چاپ آثار فرهنگ مردم در سال ۱۳۴۹ با چاپ کتاب «فرهنگ مردم سروستان» و «قدم صدق» که تاریخ نجف‌اشرف است آغاز شد. پس از آن تا سال ۱۳۵۶ ده کتاب به چاپ رسید. جلد اول تمثیل و مثل، بازیهای نمایشی، دو جلد کتاب جشنها و آداب و معتقدات زمستان، سه جلد قصه‌های ایرانی و سه جلد کتاب درباره حکیم ابوالقاسم فردوسی و زندگی او از زبان مردم.

در کنار آرشو فرهنگ مردم موزه‌ای از هدایای مردم که به «نجوا» تقدیم می‌شد گرد آمد و مردم عزیزترین یادگارهای پدران و مادرانشان را برای موزه می‌فرستادند. در مورد عشق و علاقه و گذشت مردم هیچ عبارتی گویاتر از بیان استاد نیست که گویند:

«در همان ماههای اول که برنامه شروع شده بود، شنوندگان هدیه‌هایی می‌فرستادند که نمی‌دانستم با آنها چه کنم، حتی محلی برای نگهداری آنها نداشتم اما دلم راضی نمی‌شد این مظاهر صفا و محبت را به کناری افکنم، هرچند که هدیه «اسفندی» ساده یا یک قالیچه یک‌وجبی بوده باشد. اما کم‌کم این تحفه‌ها افزون شد و کار این ابراز محبت و عاطفت بالا گرفت و از روستانشینان دورافتاده‌ترین نقاط کشور گرفته تا خاندانهای جلیل تهران و شهرستانها هر کدام به

نحوی موزه ما را رونق دادند و از «اسفندی» و نظرقربانی تا گرانترین ترمه‌های کمیاب و مرواریددوزی و چشمه‌دوزی‌های قدیم و از کارگاه کوچک پارچه‌بافی و قالی‌بافی تا دوک نخ‌ریسی و از زیباترین نمونه لباس کامل زن و مرد روستانشین تا جامه و چادر و چاقچور بانوان متشخص قدیمی، همه چیز و از همه‌جا فرستادند و از یادگارهای عزیز موروثی خانوادگیشان چشم پوشیدند تا نشان دهند که چون، شخصی در گفتار و کردار خود صداقت و صمیمیت داشته باشد، آنان از هیچ کمکی مضایقه نمی‌کنند. ما هم این هدیه‌های نفیس و عزیز را گرمی داشتیم و به یاری همکاران دفتر مرکز فرهنگ مردم همه را در یک جا جمع کردیم و دفتری ترتیب دادیم تا هر هدیه‌ای که برسد، با نام و نشانی مشخص در آن دفتر ثبت و ضبط شود و محفوظ بماند.»

به این مجموعه نفیس باید فرمانهای دوران صفوی و قاجاریه، سندها، قباله‌ها، عقدنامه‌ها و اسناد قدیمی که همه با خط خوش و تزئینات زیبا آراسته شده است اشاره کرد.

کتابخانه‌ای تخصصی در زمینه فرهنگ مردم و فرهنگ و ادب فارسی نیز در کنار آرشیو فرهنگ مردم و موزه تأسیس یافت که در نوع خود بی‌نظیر و منحصر به فرد است. آرشیوی هم بالغ بر چند هزار نوار موسیقی محلی و رسمها و آئینها و اجرای لهجه و قصه و مثل و... از سراسر ایران جمع‌آوری شد. مجموعه‌ای از موسیقی فولکلوری ملل و سرزمینهای مختلف جهان که بالغ بر یک هزار و سیصد صفحه گرامافون می‌باشد و در ایران منحصر به فرد است از اقصا نقاط جهان تهیه گردید که هم‌اکنون در آرشیو نوار صدای جمهوری اسلامی ایران موجود است.

استاد انجوی در کنار کار عظیم گردآوری فرهنگ مردم از دیگر زمینه‌های فرهنگ و ادب ایران غافل نگشت و بانی کارهای مهمی گردید؛ از جمله بزرگ دبیری برنامه‌های ویژه رادیو را بر عهده داشت و برنامه‌های مشاعره، کاروانی از شعر و موسیقی و برنامه فرهنگ ایران‌زمین را سرپرستی می‌کرد. در برنامه فرهنگ ایران‌زمین به همت وی اساتید بنام دانشگاه چون دکتر احمدعلی رجایی بخارایی، استاد محیط طباطبایی، دکتر محمداسماعیل رضوانی، دکتر بحرالعلوم، دکتر نجم‌آبادی، دکتر محمدتقی مصطفوی و تنی چند از دیگر اساتید، سلسله درسها و سخنرانیهای علمی و فرهنگی ایراد کردند که چنانچه روزی به چاپ برسد برای طالبان علم و صاحبان فکر و اندیشه مفید فایده خواهد بود.

استاد انجوی به بزرگان علم و ادب ایران عشق می‌ورزید، به‌خصوص به استاد سخن حکیم ابوالقاسم فردوسی و لسان‌الغیب حافظ شیرازی و مولانا جلال‌الدین محمد مولوی. دیوان حافظ تصحیح استاد را همگان ستوده‌اند و نیازی به تعریف مکرر نمی‌باشد. عشق و علاقه ایشان به فردوسی نیز توصیف‌ناپذیر بود و به همین مناسبت سه جلد کتاب ارزشمند درباره فردوسی از زبان مردم بنام «مردم و شاهنامه»، «مردم و فردوسی» و «مردم و قهرمانان شاهنامه» به چاپ رساندند. به مناسبت جشنواره طوس هم مقالاتی نوشتند و سخنرانیهای ایراد کردند. یک دوره

نقالی شاهنامه فردوسی هم توسط شادروان استاد غلامعلی حقیقت که یکی از آخرین بازماندگان نقالان بنام بود به همت استاد انجوی ضبط گردید که در آرشیو بزرگ صدای جمهوری اسلامی ایران موجود است. از دیگر کارهای مهم و بدیع استاد یافتن شاهنامه خوانان گمنام از سراسر ایران - از جنوب تا شمال و از شرق تا غرب - بود. بیش از صد تن شاهنامه خوان که به زبانها و گویش های مختلف شاهنامه را می خواندند گرد آورد تا در جشنواره طوس با لهجه و زبان محلی خود حماسه های شاهنامه را بخوانند و مردم را با اثر این حکیم بزرگ بیشتر آشنا کنند.

آخرین جمعه مردادماه ۱۳۷۲ خدمت استاد رسیدم و سه جلد کتاب «طبقه بندی قصه های ایرانی» اثر پرفسور اولریش مارزولف را که توسط آقای کیکاووس جهانداری ترجمه و اخیراً انتشارات سروش منتشر کرده است به ایشان تقدیم کردم. استاد نامه ای را که آقای مارزولف برای ایشان نوشته بودند نشانم دادند و فرمودند آقای مارزولف شهریورماه برای مطالعه در باب فرهنگ مردم به ایران می آیند و از بنده خواستند از وی استقبال کنم و از همراهی در مورد تحقیق و مطالعه ایشان در باب فرهنگ مردم کوتاهی نکنم. دکتر مارزولف سوم شهریور وارد تهران شد و برای روز شنبه سیزدهم شهریور قرار ملاقاتی با آقای انجوی گذاشتیم. متأسفانه روز قبل از ملاقات از منزل آقای انجوی خبر دادند که ایشان به سبب ناراحتی قلبی راهی بیمارستان شده اند و قرار ملاقات به بعد موکول شد. این حادثه سبب ناراحتی اینجانب و دکتر مارزولف شد و تصمیم گرفتیم روز شنبه در همان ساعت مقرر برای عیادت به بیمارستان برویم.

۲۷۰

استاد را در حالی که در اطاق مخصوص بر روی صندلی نشسته بودند ملاقات کردیم. ایشان با گرمی ما را پذیرفتند و چند دقیقه ای با آقای مارزولف حال و احوال کردند. آقای مارزولف هم یکی از آخرین آثار خود را که کتابی در باب «لطیفه های عرب از قرن سوم تا پنجم هجری» است به ایشان هدیه کردند.

چند روز بعد آقای انجوی از بیمارستان مرخص شدند و مجدداً تلفنی تماس گرفتند و قرار ملاقاتی برای روز سی ام شهریورماه گذاشتند و اشاره کردند که از آقای دهباشی هم خواسته ام که در این جلسه حضور داشته باشند. اما دریغ که اجل مهلت نداد و ما را در غم از دست دادن مردی که عمر پربار خویش را در راه فرهنگ ایران سپری کرد به سوگ نشاند و روز سی ام شهریور بجای ملاقات با استاد انجوی در مجلس ختم آن عزیز در تکیه نیاوران شرکت کردیم. روحش شاد و نامش جاودان باد.

